

با دکتر وحید ضیائی، شاعر کتاب «۳۳ سبو» به گفت و گو نشستیم

عشق مرکز دنیای شاعر است

الهام قاسمی

خبرنگار



هنرمندانی که در آثارشان، زادگاه و وطن شان را نمایش می دهند جاودان ترند، چرا که در تک تک المان ها، نشانی از آنها خواهد ماند. وحید ضیائی در تازه ترین سروده اش به نام «۳۳ سبو»، خودش را ردیبل و از او دانسته به طوری که مخاطب با خواندن اشعار این مجموعه، اردیبل را زنده تجسم می کند. اتفاق ناب این مجموعه حضور تمام قد خود شاعر در تمام اشعار است. با همه هویت، شخصیت، رفتار و تجربه هایش.

مخاطب، ضیائی را با اشعار عاشقانه و اجتماعی می شناسد که در لفافه سخن می گوید. با این که رنگ قالب اشعار مجموعه به سرخی عشق است اما باز هم شاهد اتفاقات اجتماعی در درون اشعار هستیم. در حقیقت وجه تمایز این اثر با دیگر آثار ضیائی این است که در حین این که عشق، مرکز دنیای شاعر است و تصویرسازی دقیق آن نشان از تجربه های شاعرانه اش دارد، او این بار تصمیم گرفته زندگی زیسته و نزیسته را با مخاطبش به اشتراک بگذارد. در ادامه با دکتر وحید ضیائی به گفت و گو می نشینیم.

در اغلب اشعار شما عرق به وطن، خاصه زادگاه تان اردیبل دیده می شود. توضیحی در این خصوص بفرمایید؟

یکی از دغدغه های اصلی ام چه در حوزه شعر و چه در حوزه داستان همیشه این بوده که شرایط بومی و جغرافیایی خود را در نظر بگیرم، چون شخصیت برگرفته از این زادبوم است.

متأسفانه امروزه بحث مهاجرت مطرح است که نوستالژی غربتی را به همراه دارد و در نهایت به جدایی شاعر از زادبومش می انجامد. در تهران امروزی داریم که هرکس به هر دلیلی که از شهرش بریده و به تهران پناه برده، دلش می خواهد که در مجموعه بزرگ تهران

تعریف شود به همین دلیل اصلتش را نفی می کند. ما می بینیم که گابریل گارسیا مارکز، زاده آمریکای جنوبی است و داستان هایش در همان اقلیم و روستاهای اطراف زادبومش روایت می شود. در این ۱۳ سال که ادبیات خلاق تدریس کردم، یکی از تأکیدهایی که در کلاس داشتم این بوده که دانشجویان

خصوصیات زندگی و زادبوم و اقوام و نیاکان شان را درست ببینند، چرا که اگر نتوانند درک کنند و دقیق ببینند، نمی توانند زیبایی های شهر خود را ببینند.

وقتی من شهر خود و حتی خانه ای را که در آن زندگی می کنم، نتوانم درست ببینم و خود و ریشه هایم را کشف نکنم، چگونه می توانم در فضایی

دیگر تجربه غنی کسب کرده و شعر بسرایم. در حقیقت عشق من به زادبومم

نه فقط به دلیل وجود سبلان، زیبایی ها و بیلاقی بودن اردیبل

است بلکه به واسطه این است که شاید

اگر در کویر هم زندگی می کردم، کویر را این گونه می دیدم. به طوری که مدتی در فاصله ابوق و ویز زندگی کردم. آن ستاره های شب کویر آن قدر برایم زیبا بود که توانستم در اشعارم از آنها استفاده کنم، یعنی بحث درست زندگی کردن و درست دیدن است.

قالب اشعار شما سیاسی و اجتماعی است. با توجه به روحیه حساس و لطیفی که دارید، چرا اشعار عاشقانه نسروید؟

می گویند حافظ سه نوع محبوب در اشعارش داشته: یک محبوب اصیل که در ذهن اوست. یک محبوب واقعی که در دنیای واقعی با او ارتباط داشته و یک محبوب عرفانی. حال محبوب در نسبت من وطن است. من تن را وطن می دانم. ما از وطن اول خود، یعنی بطن مادر جدا افتاده ایم و این فراق همواره با ماست. من نمی توانم وطن و تن را از هم جدا کنم. البته بعد از دهه ۷۰ فعالیت های روزنامه نگاری ام روی زیست شاعرانه ام به شدت تأثیر گذاشته و هیچ وقت نتوانستم صرفاً یک نگاه عاشقانه به آدم های اطرافم به دور از در نظر گرفتن اجتماع و سیاست داشته باشم. به هر حال این محبوب را در کمال این که یک آدم حقیقی می تواند باشد اما همواره استعاره ای از وطن در آن است.

جالب است که وقتی این مجموعه ۳۳ سبو را می نوشتم با حسی عاشقانه نوشتم اما هرکسی خواند از آن برداشت سیاسی- اجتماعی داشت و دیدم این ناخود آگاه من است که دارد می نویسد، بی آن که خودم متوجه باشم.

البته ناگفته نماند مجموعه های دیگری غیر از این مجموعه دارم که اشعار عاشقانه دارد. این مجموعه هفتمین مجموعه و غیرسیاسی ترین مجموعه من است.

آیا در قالب های دیگر هم شعری سرودید؟

«شعر آستان» سبکی بود که من مبدع و خالقش بودم. دوم مجموعه «ندیمه نور» با مقدمه دکتر قدمعلی سرامی و «عباخوان» در این ژانر نوشته شد که تلفیق شعر و داستان در وضعیتی پسامدرنیستی است که منتقدان بسیاری بر آن نقد و نظر نوشته اند.

چرا در غالب های غزل، مثنوی و ... شعاری نسروید؟

من با غزل شروع کردم اما فضای بسته غزل در قافیه پردازی و این که نمی توانی زیست حقیقی خود را در حوزه شعر کلاسیک ارائه بدهی، مشکل ایجاد می کند. در دهه ۷۰ شعاری غزل پرداز زیادی داشتیم که سعی کردند جهان معاصر را در قالب غزل نمایش بدهند اما موفق نشدند.

البته یک اتفاق خوبی هم افتاد و توانستند تا حدی گفتمان درونی مستبدانه غزل را تغییر دهند ولی ما از فرمول کلاسیک در غزل بیشتر از ۶۰ قافیه نداریم پس نمی توانیم فراتر برویم. اگر هم بخواهیم کلمات تازه را وارد کنیم، ناهماهنگی آشکاری دیده می شود. در واقع طنز می شود که اتفاقاً طنزپردازان از همین مسأله استفاده می کنند.

جایگاه موسیقی در شعر تا کجاست؟

معتقدم شعر باید موسیقی داشته باشد. موسیقی، سمفونی واژه هاست. واژه ها باید چنان کنار هم چیده



با این که رنگ قالب

اشعار مجموعه

به سرخی عشق

است اما باز هم

شاهد اتفاقات

اجتماعی در درون

اشعار هستیم.

در حقیقت وجه

تمایز این اثر با

دیگر آثار ضیائی

این است که

در حین این که

عشق، مرکز

دنیای شاعر است

و تصویرسازی

دقیق آن نشان

از تجربه های

شاعرانه اش دارد،

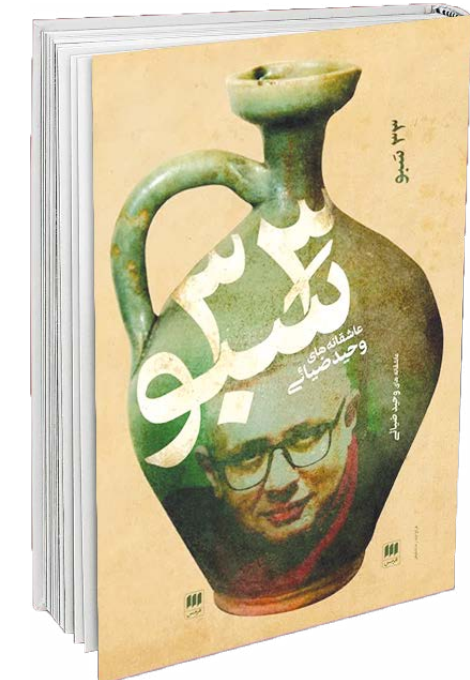
او این بار تصمیم

گرفته زندگی

زیسته و نزیسته

را با مخاطبش به

اشتراک بگذارد.



شوند که خیال ورزی و موسیقی درونی یک ارکستر بزرگ به نظر بیاید، نه این که مارشی باشد که واژه ها با آن مارش بخوانند. شعر کلاسیک مارش را می زند، گروه کر دارد، می خواند و از آن مارش نمی شود عدول کرد اما در شعر آزاد (سپید) واژه ها خودشان سمفونی زندگی خود را می نوازند و اتفاقاً سرودن شعر سپید یا شعر آزاد خوب بی نهایت سخت تر از غزل است، چون در غزل نظم حاکم است.

حد اکثر شعر است و حداقل آن نظم است زیرا ردیف، قافیه و وزن دارد اما در آن سوی ماجرا یا شعر است یا هیچ چیز نیست. متأسفانه امروزه با کلی مجموعه شعر طرفیم که هیچ چیز نیستند.

جایگاه اندیشه و تفکر در شعر؟

شعر باید برگرفته از اندیشه و حرفی برای گفتن داشته باشد. اگر در مورد عشق صحبت می کنیم باید ایدئولوژی از عشق ورزی شاعر استخراج کنیم. متأسفانه شعرهای امروزی خالی از اندیشه هستند.

حافظ را می خوانیم که در قرن ۸ تلفیقی از عشق و اندیشه های عرفان است. حتی اشعار آیینی ما هم تقلیدی است و خیلی هم بخواهند به اصطلاح خودشان درست پیش بروند یک رگه هایی از عرفان در اشعار به کار می برند که آن را هم تا حدی می توانند پیش ببرند در صورتی که عرفان بر مبنای طریقت است اما اشعار آیینی بر مبنای شریعت است و جاهایی آن قدر این دو نوع اشعار درهم می آمیزند که متشرعان قبول نمی کنند.

مشکل شعر نیمایی و سپید این است که به اصطلاح شاعر نثری را می نویسد و مدعی می شود شعر سپید است. در صورتی که موزون بودن جزو ذاتی شعر است و اندیشه در آن حاکم است. متأسفانه این دست اشعار کاذب به اسم شعر سپید و نیمایی زیاد شده و چاپ های زیادی هم می خورد و این یک خیانت است.

ما در عصر حاضر، احمد شاملو را داریم که تورات را خوانده و به اشعار شاعران گذشته مسلط است. خودش می گوید در اشعارم از تورات و بیهقی الهام گرفته ام و حتی برای حافظ شرح نوشته است.

اصلاً شعر گفتن بعد از حافظ و سعدی و خاصه نظامی، کار خیلی سختی است. نظامی یک معجزه است. آن قدر که جامع الاطراف است. شما این سابقه را در نظر نگیرید و مطالعه نداشته باشید، انتظار دارید که شعر خوب بنویسید!

خیر آنچه می نویسید یک گزارش است یا در حالت خویش یا منولوگ درونی. حتی می توان گفت همان گزارش را هم صادقانه نمی نویسند، چون در گزارش صادقانه باید بسته به زاویه نگاه و مسأله پیش رویت، شیوه نگارش خاص خودت را داشته باشی. پس نه تجربه زیسته و تاریخی دارند و نه اندیشه.

آگهی فقدان مدرک تحصیلی

مدرک فارغ التحصیلی اینجانب سیده سمیرا نصرالهی فرزند سید منصور به کد ملی ۰۰۷۷۱۸۷۳۸۵ صادره از تهران در مقطع کارشناسی رشته مدیریت صنعتی صادره از واحد دانشگاهی یادگار امام خمینی (ره) با شماره ۱۳۹۱۱۳۹۰۴۲۴۶ مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می باشد. از اینجانب تقاضا می شود اصل مدرک را به صندوق پستی ۱۸۱۵۵/۱۴۴ دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام خمینی (ره) ارسال نماید.

سند کمپانی سواری پژو ۲۰۶ آرمان مدل ۱۳۹۰ رنگ

قرمز-سیر متالیک شماره موتور 15290000957

شماره شاسی NAAP51FE6BJ368701 شماره

پلاک ۲۷۱ ۸۶ ایران ۴۶ به نام طاهره بیگانه طلب

مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

دفترچه قرارداد و برگ انتقال به شماره های ۱۶۱۹۳ مورخ ۱۳۷۸/۰۵/۰۹ و ۳۷۵۸ - ۸۸ مورخ ۱۳۸۸/۰۶/۱۵ مربوط به واحد مسکونی

۱۶۱۹۳ واقع در تهران، اتوبان چمران، مجتمع آتی ساز، بلوک ۱۶ طبقه ۱۹، واحد ۳ متعلق به اینجانب عزت اله صوفی خلیلی فرزند

حبیب اله خان با کد ملی ۶۳۰۹۱۶۴۲۹ و شریفه گلنماز راد

فرزند قربان با کد ملی ۰۰۴۰۹۳۹۱۲۱ با آرم و نشان شرکت

آتی ساز مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است.

سند کمپانی خودرو رنو L90 روگان مدل ۱۳۸۸ رنگ

نقره ای به شماره شاسی NAPLSRALD81023919

و شماره موتور K4MA690D025470 و شماره پلاک

۷۷ ن ۷۶۴ ایران ۶۸ به نام مریم فیروز بخت مفقود

و فاقد اعتبار می باشد.